

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظریه و دلائل مشهور در مورد مفهوم وصف

مشهور قائلند که جمله متضمن وصف دارای مفهوم نیست؛ همچنین کثیری از کسانی که قائل به مفهوم شرط هستند، در این بحث، قائلند که وصف دارای مفهوم نیست. بیان‌های مختلفی برای این نظریه وجود دارد؛ **اولین بیان** این است که می‌خواهیم ببینیم آیا «**أکرم العالم العادل**» بر عدم وجوب اکرام عالم غیر عادل دلالت دارد؟ گفته‌اند: اگر این جمله را به صورت جمله خبریه بیان کنیم و بگوییم: «**جائني عالمٌ عادلٌ**»، آیا می‌توانیم بگوییم مفهوم دارد؟

مبنی بر آن که عالم غیر عادل نیامد و فقط عالم عادل آمد؛ روشن است که در جملات خبریه، هیچ کس توهم مفهوم نمی‌کند. حال، در صورتی که مولا همین جمله را به صورت انشائی بیان نماید و بگوید: «**أکرم العالم العادل**»، مثل آن است که به عنوان خبری بیان می‌شود؛ و همان طور که در فرض خبری بودن جمله مفهوم نداریم، در فرض انشائی آن نیز مفهومی ندارد. **بیان دوم** آن است که اگر مولا در یکجا بگوید «**أکرم العالم العادل**»، و در کلام دیگر بگوید «**أکرم العالم الفاسق**»؛ و یا اگر در کلامی بگوید «**أکرم انساناً عالماً**» و در کلام دیگر بگوید «**أکرم انساناً ماشياً**»، می‌بینیم که بین آنها تنافی وجود ندارد؛ در حالی که اگر جمله وصفیه دارای مفهوم باشد، باید تنافی وجود داشته باشد.

اگر گفتیم «**أکرم انساناً عالماً**» مفهوم دارد، بدین معناست که انسان غیر عالم وجوب اکرام ندارد. انسان غیر عالم مصادیق متعددی دارد که یکی از آنها انسان ماشی است؛ در حالی که در جمله دیگر می‌گوید انسان ماشی را اکرام نماید. بنابراین، عدم وجود تنافی کاشف از این است که در جمله وصفیه مفهوم نداریم. **بیان سوم** این است که در جملات دارای وصف، وصف قید برای موضوع (متعلق) است یا قید برای حکم؟ پس از تحلیل معلوم می‌گردد که در جمله «**أکرم انساناً عالماً**»، عالم قید برای وجوب اکرام نیست، بلکه قید برای متعلق است که انسان می‌باشد.

«عالم» قید برای انسان است که وجوب اکرام به او تعلق پیدا کرده است؛ و چون قید برای متعلق است، معنا ندارد که بگوییم اگر این قید منتفی شد، حکم نیز منتفی می‌شود. از اینجا فرق بین جمله شرطیه و جمله وصفیه روشن می‌شود. اگر کسی بگوید چرا مشهور در جملات شرطیه قائل به مفهومند اما در جمله وصفیه می‌گویند مفهوم وجود ندارد؟

در جواب او گفته می‌شود که در جملات شرطیه، شرط قید برای حکم است؛ در «**إن جاءک زیدٌ فأکرمه**»، وجوب اکرام مقید و معلق بر مجيء زید است؛ حال، اگر قید منتفی شد، مقید نیز که حکم است باید منتفی شود؛ اما در جملات وصفیه مانند «**أکرم انساناً عالماً**»، وصف، قید برای وجوب اکرام (حکم) نیست، بلکه وصف، قید موضوع (انسان) است. بنابراین، فارق بین

جملات شرطیه و وصفیه همین مطلب است. نتیجه آن که قائلین به عدم مفهوم در جمله وصفیه، این سه بیان و دلیل را ذکر می‌نمایند؛ البته در کلمات به این صورت بیان نشده است ولی هنگامی که انسان تتبع و دقت در کلمات داشته باشد، می‌تواند دلایل آنها را در این سه بیان دسته‌بندی و خلاصه کند.

ادله قائلین به عدم وجود مفهوم وصف

کسانی هم که قائلند جمله وصفیه دارای مفهوم است، وجوهی را بر مدعای خود اقامه کرده‌اند. این افراد قبول دارند که مطالب مطروحه در جملات شرطیه در اینجا جریان ندارد؛ از جمله احتمالاتی که در آنجا مطرح شد، این بود که ادات شرط به دلالت وضعیه، یا انصراف و یا علیت منحصره دلالت دارد؛ اطلاق نیز یا اطلاق شرط بود و یا اطلاق جزا؛ اطلاق شرط هم بر دو نوع بود؛ یعنی در باب مفهوم شرط، مجموعاً پنج راه بیان شد. کسانی که قائلند جمله وصفیه مفهوم دارد، اذعان دارند که هیچ یک از راه‌هایی که برای اثبات مفهوم شرط بیان شد، در اینجا جریان ندارد. کسی نمی‌گوید وصف برای علیت منحصره وضع شده است و یا به علیت منحصره انصراف دارد و یا اطلاقش علیت منحصره را اقتضا دارد. با این وجود، سه نکته مهم در کلمات آنان وجود دارد که باید بررسی شوند.

دلیل اول

اولین نکته این است که گفته‌اند: اگر بگوییم وصف دارای مفهوم نیست، ذکر وصف در کلام، موجب لغویت است. «اُکرم انساناً عالمأ» اگر مفهوم نداشته باشد، آوردن کلمه «عالم» لغو می‌شود؛ و از آنجا که بررسی مفهوم وصف به کلمات حکیم متعال مربوط می‌شود و لغو نیز که از حکیم صادر نمی‌شود، بنابراین، برای این که گرفتار لغویت نشویم، می‌گوییم جمله وصفیه دارای مفهوم است.

جواب از دلیل اول

جواب معروفی که در اینجا داده شده، آن است که برای اجتناب از لغویت، راه، منحصر به مفهوم نیست؛ اگر بخواهیم بگوییم ذکر این قید در کلام حکیم لغو نیست، این‌گونه نیست که حتماً باید قائل به مفهوم شویم. مثلاً می‌توان گفت که اکرام همه انسان‌ها برای مولا مطلوب است، اما به اکرام انسان عالم اهتمام بیشتری دارد و ذکر صفت، برای وجود اهتمام بیشتر است. بنابراین، لغویت لازم نمی‌آید. این بیان تقریباً بیانی است که مرحوم صاحب معالم و بسیاری از علمای گذشته در کتاب‌های اصولی خود ذکر کرده‌اند.

اشکال این جواب

انصاف آن است که این جواب بر خلاف ظاهر است. هنگامی که متکلم می‌گوید: «اُکرم انساناً عالمأ»، اگر بگوییم وجود قید «عالم» برای اهتمام بیشتر متکلم به این قشر انسان است، بر خلاف ظاهر است؛ ظاهر آن است که خصوصیت ویژه‌ای در «عالم» وجود دارد و فقط مجرد اهتمام نیست. بنابراین، این جواب از لغویت، به نظر می‌رسد که جواب درستی نباشد.

پاسخ مرحوم محقق خوئی قدس سره از دلیل اول

ایشان در جلد پنجم کتاب «محاضرات» صفحه 130 فرموده‌اند: بیانی که برای لغویت ذکر می‌کنند متوقف بر آن است که احراز کنیم قید موجود در کلام متکلم، قید برای حکم است؛ در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ بلکه عکس این مطلب برای ما ثابت است. به عبارت دیگر، باید بگوئیم عالم در «أکرم انساناً عالماً» قید برای وجوب اکرام است؛ در این صورت، اگر مفهوم نداشته باشد، موجب لغویت است؛ در حالی که ما می‌گوییم «عالماً» قید برای حکم (وجوب اکرام) نیست که برای عدم لغویت لازم باشد بگوئیم در صورت منتفی شدن قید عالم، وجوب اکرام نیز باید منتفی شود؛ بلکه در جملات وصفیه، صفت، قید برای موضوع یا متعلق است نه حکم.

لذا، در این مثال، وجوب اکرام اطلاق دارد و قیدی ندارد. همان‌گونه که در «أکرم رجلاً» ، کسی نمی‌گوید این جمله دلالت دارد بر این که وجوب اکرام نسبت به غیر رجل منتفی است؛ — یعنی اثبات حکم برای موضوعی ملازمه با نفی این حکم از موضوع دیگر ندارد. و یا در مثال خیلی ساده تر، اگر مولا گفت: «أکرم زیداً» ، اثبات اکرام برای زید بدین معنا نیست که عمرو وجوب اکرام ندارد. — در «أکرم رجلاً عالماً» نیز به همین صورت است؛ فقط در اینجا موضوع مقداری محدودتر شده است، اما معنایش این نیست که رجل غیر عالم که موضوع دیگری است، وجوب اکرام ندارد.

نکته مهمی که در فرمایش ایشان وجود دارد و در آخر بیانشان به آن بیشتر توجه فرموده‌اند این است که می‌فرمایند: ما قبول داریم که قید «عالم» دایره موضوع و مطلوب مولا را ضیق می‌کند؛ یعنی هنگامی که مولا می‌گوید: «أکرم رجلاً عالماً» ، همه قبول دارند که وجوب اکرام برای مطلق رجل صادر نشده بلکه برای رجل عالم صادر شده است. اما این که بگوئیم این جمله دلالت دارد بر این که رجل غیر عالم در نظر مولا وجوب اکرام ندارد، چنین داللتی از آن فهمیده نمی‌شود.

بنابراین، روشن شد که برای احتراز از لغویت، همین که بگوئیم وصف، قید موضوع است نه قید حکم، مسأله تمام می‌شود و دیگر نیازی نیست که بگوئیم وجود قید و وصف برای اهتمام بیشتر و فواید دیگری در کلام متکلم ذکر شده است. مطلب دیگری که فقط در کلمات مرحوم آقای خوئی وجود دارد، این است که ایشان می‌فرمایند: در باب مفهوم وصف، به یک معنا باید قطعاً بگوئیم که جمله وصفیه مفهوم ندارد و به یک معنای دیگری باید قطعاً بگوئیم که مفهوم دارد. اما این دو معنا کدام است؟ اشاره‌ای کردیم، تفصیلش را ان شاء الله در آخر مطلب عرض می‌کنیم.

دلیل دوم بر وجود مفهوم

دلیل دوم آن است که در باب حمل مطلق بر مقید، در جایی که هر دو دلیل مثبت باشند، مثلاً مولا در یک دلیل می‌گوید: «أکرم عالماً» ، و در دلیل دیگر می‌گوید: «أکرم عالماً عادلاً» ، مشهور در اینجا می‌گویند در صورت وجود قرینه بر اینکه مولا یک حکم بیشتر نیاورده است، مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم. قائلین به مفهوم وصف می‌گویند: اگر قائل به مفهوم وصف شوید، این حمل مطلق بر مقید درست است؛ بگوئیم «أکرم عالماً» مطلق است و «أکرم عالماً عادلاً» ، مقید است.

مفهوم جمله دوم این است که عالم غیر عادل وجوب اکرام ندارد و با این مفهوم، عالم موجود در جمله اول را قید می‌زنیم و می‌گوییم «أکرم عالماً» نیز مراد عالم عادل است؛ اما اگر گفتیم که جمله وصفیه دارای مفهوم نیست (یعنی نسبت به عالم غیر عادل نفی نداریم و کلام مولا نسبت به اکرام و عدم اکرام عالم غیر عادل ساکت است)، سؤال ما این است که به چه ملاکی مطلق را بر مقید حمل کنیم؟ بنابراین، برای حمل مطلق بر مقید راهی نداریم جز این که بگوئیم جمله وصفیه دارای مفهوم است.

پاسخ مرحوم آية الله خوئي به اين دليل

بهترین بیان و جواب از این دلیل فرمایش مرحوم آقای خوئی قدس سره در «محاضرات» است. البته برخی در مقام جواب گفته‌اند که حمل مطلق بر مقید، بر دو مطلب مبتنی است؛ یکی وحدت حکم، و دیگر آن که بگوییم قید «عالم» در «أکرم عالماً عادلاً» قید احترازی است و چون در باب مفهوم، احترازی بودن را قبول نداریم، لذا حمل مطلق بر مقید از راه مفهوم نیست. منتهی این مقدار جواب، قانع کننده نیست؛ و جواب مرحوم آقای خوئی قدس سره، جواب دقیق و بهتری است.

ایشان می‌فرمایند: در فرضی که قرینه داریم بر این که تکلیف واحد است، عرف مقید را قرینه می‌گیرد برای تصرف در مطلق، نه از باب اینکه مفهوم‌گیری کند، بلکه از این باب است که در اینجا مقدمات حکمت که اطلاق را برای ما اثبات می‌کند، جریان پیدا نمی‌کند؛ چرا که یکی از مقدمات حکمت، عدم وجود قرینه بر خلاف اطلاق است؛ و وجود جمله دوم در اینجا قرینه بر خلاف است؛ این جمله قرینه می‌شود بر این که از همان اول، اطلاق «عالماً» منعقد نشده است؛ لذا، عرف می‌آید دلیل دوم را قرینه برای تصرف می‌داند. مطلب دیگری باقی ماند که فردا ان شاء الله تکمیل می‌کنیم. والسلام.